



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نوری مفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله دوم - مقام اول: بررسی اعتبار ایمان در اصناف ثلاثه - ادله

مصادف با: ۱۲ شعبان ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۹۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مسأله دوم در دو مقام بحث می شود؛ یکی بحث از اعتبار ایمان در اصناف ثلاثه است و دیگری بحث از اعتبار عدالت در این سه صنف است.

در مقام اول عرض شد امام (ره) تبعاً للمشهور قائل به اعتبار ایمان هستند. بر اساس این شرط، نیمی از خمس که متعلق به اصناف سه گانه است، فقط به آن دسته از بنی هاشم داده می شود که شیعه هستند؛ لذا اگر به غیر شیعه داده شود، مجزی و مبرئ ذمه نیست. چند دلیل بر این ادعا اقامه شده است.

دلیل اول و دوم مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد دلالت بر اعتبار ایمان ندارد. دلیل سوم هم روایاتی است که بر اساس آن، اموال اهل بیت و شیعیانشان، بر اعداء آنها حرام شده است؛ مثل روایتی که از امام رضا (ع) وارد شده: «... فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ أَمْوَالَنَا وَ أَمْوَالَ شِيعَتِنَا عَلَى عَدُوِّنَا».

بررسی دلیل سوم

این روایات بعضاً از نظر سندی و نیز از نظر دلالت، محل اشکال هستند. به خصوص این روایتی که از امام رضا (ع) وارد شده، به جهت ارسال، ضعیف است و معتبر نیست.

اما از نظر دلالت، مشکل این است که:

اولاً: منظور از «عدو» کسانی مثل ناصبیین و آنان که با اهل بیت دشمنی دارند، می باشد. چون مخالف به معنای عام، خصوصاً عامه مردم از اهل سنت، اینها نه تنها عدو اهل بیت نیستند بلکه محبّ اهل بیت هستند؛ تنها اشکال آنها این است که امامت اهل بیت را نپذیرفته اند. لذا نمی توانیم اینها را به عنوان عدو اهل بیت بشناسیم. خود اهل بیت نیز از اینها به عنوان عدو یاد نکرده اند. لذا موضوعاً این روایت شامل مانحن فیه نمی شود. چون بحث از تحریم اموال شیعه بر عدو اهل بیت، به مخالفینی که عداوت ندارند، ارتباط ندارد.

ثانیاً: اشکال دوم این است که سلمنا که منظور از عدو، مطلق مخالف باشد و تحریم اموال، حرمت مال بر مطلق مخالفین را ثابت کند ولی معنای تحریم اموال در اینجا در قیاس با تحلیل اموال نسبت به شیعه معلوم می شود. یعنی ائمه (ع) بر حسب اخبار تحلیل [که قبلاً بیان شد] اموال و حقوقشان را برای شیعه حلال کردند. یعنی آن حقی که از اهل بیت در اموال شیعه وجود دارد، آن را حلال کردند. (جمع بین اخبار تحلیل و ادله وجوب خمس را هم قبلاً ذکر کردیم که اساساً اخبار تحلیل

ناظر به چه موردی است). این اخبار در مقابل اخبار تحلیل است؛ یعنی می‌خواهد بگوید اگر ما بر شیعیان و پیروانمان اموال و حقوقی که برای ماست و در دست آنهاست حلال کردیم، اما این را برای غیر شیعیان حلال نکردیم. لذا منظور از تحریم اموال بر مخالفین، تحریم در مقابل تحلیل است. یعنی ما حقی که در اموال آنها داریم، نبخشیدیم و این حق محفوظ است و آنها باید این حق را به ما برگردانند. اگر برنگردانند، غصب است و عدواناً اخذ کرده‌اند.

یک وقت می‌گوییم تحریم اموال بر عدو و بر مخالف و منظور ما این است که مطلقاً نمی‌توان هیچ مالی را به آنها داد. اگر این معنا از روایت استفاده شود، بدر استدلال می‌خورد؛ چون تحریم اموال یعنی نمی‌توانیم هیچ مالی را به آنها بدهیم و از جمله آنها خمس و زکات است. اما یک معنای دیگر از روایت فهمیده می‌شود که این معنا مقصود است و آن اینکه این تحریم در مقابل تحلیلی است که برای شیعه شده است. معنای تحلیل چیست؟ تحلیل بر شیعه یعنی آن حقی که ما در اموال شیعیانمان داشتیم، آن را بخشیدیم و بر آنها حلال است و لازم نیست به ما بپردازند.

بر این اساس، معنای تحریم این است که آن حق و آن مالی که متعلق به ماست و در اموال مخالفین است، این را حلال نکردیم و نبخشیدیم؛ لذا باید آن را به ما بپردازند. اگر این معنا مقصود باشد که ظاهر هم همین است، دیگر دلالت بر این نمی‌کند که نمی‌توان خمس را به غیر شیعه داد.

و **مما یشهد علی ذلک**، که مال به شیعیان و مردم اضافه شده است. اگر منظور آن چیزی بود که مستدل ادعا کرده، باید مال اضافه به معطی می‌شد؛ یعنی می‌گفت آنچه که متعلق به ماست، بر دیگران است. اما در روایت مال به شیعیان اضافه شده یعنی «**اموال شیعتنا**». اضافه مال به اموال شیعه، یعنی آن حقی که برای ما ثابت شده در اموال دیگران، بر آنها حرام شده است؛ یعنی بخشیده نشده و آنها باید این را به ما بپردازند. لذا دلیل سوم هم دلالت بر اعتبار ایمان نمی‌کند.

دلیل چهارم

دلیل چهارم، دلیلی است که مرحوم آقای حکیم در مستمسک^۱ و نیز مرحوم آقای خویی در مستند^۲ ذکر کرده‌اند. محصل این دلیل که با دو مقدمه همراه است آن است که:

مقدمه اول: برخی از روایات و نصوص متضمن معنای بدلیت خمس از زکات هستند. در برخی روایات از جمله مرسله حماد یا روایتی که عیاشی نقل کرده، وارد شده که خمس بدل از زکات است. یعنی به جای زکات که به فقرا داده می‌شود، اگرماً للسادة و تشریفاً لهم خداوند متعال خمس قرار داده است. پس خمس بدل از زکات است. حتی اگر در این روایت اشکال باشد، برخی از ادله وجود دارند که بدلیت را ثابت می‌کنند؛ مثل برخی از روایاتی که در باب ۱ از ابواب مستحقین زکات وارد شده است.

مقدمه دوم: در مورد زکات این مسأله مطرح است که مستحق زکات بالاجماع باید مؤمن و شیعه باشد. یعنی زکات را نمی‌توان به غیر شیعه داد.

^۱. مستمسک العروة، ج ۹، ص ۵۷۰؛

^۲. مستند العروة، کتاب الخمس، (ج ۲۵)، ص ۳۱۴.

اگر ما این دو مطلب را کنار هم بگذاریم؛ یعنی یکی اینکه زکات فقط به شیعه باید داده شود و دوم اینکه خمس بدل از زکات است، نتیجه این می‌شود که باید در بدل نیز همان شرط معتبر باشد. اساساً معنای بدلیت همین است؛ معنای بدلیت این است که کسی که مستحق زکات است، خمس به او داده نمی‌شود؛ به شرط اینکه هاشمی نباشد. یعنی به غیر هاشمی خمس داده نمی‌شود و زکات داده می‌شود. اگر هاشمی باشد، به جای زکات به او خمس داده می‌شود. این برای اجلال و تکریم و تشریف سادات است.

پس همان شرایطی که در زکات معتبر است، در خمس نیز معتبر است بمقتضی البدلیة. وقتی یک شرطی در مُبدل منه معتبر است، در بدل نیز باید معتبر باشد. مرحوم آقای خوئی و برخی دیگر از بزرگان این دلیل را پذیرفته‌اند. ایشان می‌فرماید: «و المسألة لا اشكال فيها»، این حرف درست است که اگر در زکات ایمان معتبر باشد، پس در بدل آن [یعنی خمس] هم ایمان معتبر است.

بررسی دلیل چهارم

این دلیل هم مورد اشکال قرار گرفته است.

اولاً؛ به نظر می‌رسد این جا بین دو مطلب خلط شده است؛ یکی «حرمة الصدقة علی الهاشمی و جعل الخمس له»؛ اینکه صدقه بر هاشمی حرام است و خمس برای او قرار داده شده است. دیگری هم مسأله «بدلیت» است. به نظر می‌رسد بین این دو مسأله ملازمه‌ای نیست؛ یعنی اگر گفته شد که صدقه بر هاشمی حرام است و به او خمس داده می‌شود، لزوماً معنایش این نیست که خمس بدل از صدقه و زکات است. پس اصل بدلیت در اشکال اول زیر سؤال می‌رود.

ثانیاً؛ اشکال دوم این است که سلّمنا که بدلیت ثابت شود؛ یعنی بپذیریم که مقتضای ادله این است که خمس بدل از زکات است. اما معنای بدلیت این نیست که بدل و مُبدل منه در تمام خصوصیات و جزئیات مثل هم باشند. درست است که نهایت دلالت برخی ادله این است که خمس بدل از زکات است که ظاهر هم همین است؛ یعنی واقعاً از برخی ادله، بدلیت استفاده می‌شود. اما بدلیت در اصل جابه‌جایی خمس به جای زکات است. یعنی اینکه زکات که مربوط به فقر است، به جای آن خمس را برای فقراء از سادات قرار داده‌اند. اما لزومی ندارد که خصوصیات این‌ها مثل هم باشند. ممکن است این‌ها از جهاتی مختلف باشند [که هستند]. مثلاً کیفیت مصرف و شروط خمس با مصرف و شروط زکات فرق دارد. اینکه باید حتماً در همه شروط مانند هم باشند، از ادله استفاده نمی‌شود. آن چیزی که از ادله استفاده می‌شود، اصل بدلیت و تعویض است؛ یعنی خمس به جای زکات. اما آیا این معنایش این است که در همه امور و جزئیات و خصوصیات، خمس باید مانند زکات باشد؟ طابق النعل بالنعل همان شرایطی که در زکات معتبر است، در خمس معتبر باشد؟ این از ادله استفاده نمی‌شود. لذا به نظر می‌رسد دلیل چهارم هم ناتمام است.

دلیل پنجم

دلیل پنجم، قاعده اشتغال است. به این بیان که شک می‌کنیم اگر خمس را به غیر شیعه بدهیم، ذمه ما برئ می‌شود یا خیر؟ اصل تعلق تکلیف به خمس قطعی است. می‌دانیم یک بخشی از اموال را به عنوان خمس باید بپردازیم. بحث این است که اگر خمس به غیر شیعه داده شد، شک می‌کنیم آیا فراغ ذمه برای ما حاصل می‌شود یا خیر؟ اصل اشتغال اقتضا می‌کند که

ذمه هنوز مشغول باشد. چون اشتغال یقینی مستدعی فراغ یقینی است. ما با دادن خمس به غیر شیعه، یقین به برائت ذمه از تکلیف به خمس، پیدا نمی‌کنیم.

سؤال:

استاد: اصل تکلیف مسلم است؛ یقین داریم که باید خمس بدهیم اما وقتی خمس را به غیر شیعه می‌دهیم، آیا یقین پیدا می‌کنیم که ذمه ما بری شده یا خیر؟ ولی وقتی به شیعه می‌دهیم، یقین پیدا می‌کنیم که ذمه بری شده است. در مورد غیر شیعه شک داریم؛ قاعده اشتغال اقتضا می‌کند مبری ذمه نیست.

سؤال:

استاد: آن مفروغ عنه است؛ ما در شرطیت ایمان بحث می‌کنیم. اصل اعتبار انتساب به هاشم به سبب پدر را قبلاً ثابت کردیم. الان بحث این است که علاوه بر آن، آیا باید شیعه هم باشد؟ قاعده اشتغال اقتضا می‌کند که باید شیعه باشد.

بررسی دلیل پنجم

اشکال این دلیل آن است که اصل عملی در جایی جاری می‌شود که دلیل در کار نباشد؛ الاصل دلیل حیث لا دلیل. در حالی که ما این جا دلیل داریم؛ عمومات کتاب و سنت اقتضا می‌کند ایمان شرط نباشد. ما زمانی که سراغ ادله می‌رویم، بحث از فقر و انتساب به هاشم را می‌توانیم استفاده کنیم؛ ادله اعتبار این دو شرط را اثبات می‌کند. اما نسبت به اعتبار ایمان، ادله بیانی ندارند. شک می‌کنیم آیا ایمان در مستحق خمس معتبر است یا خیر. به مقتضای عمومات کتاب و سنت می‌گوییم این شرط معتبر نیست. پس وقتی با دلیل اجتهادی برای ما معلوم شد که ایمان شرط نیست و در ادله چنین چیزی وارد نشده، قهراً نوبت به اصل عملی اشتغال نمی‌رسد. پس هیچ وجهی برای جریان اصل اشتغال نیست.

سؤال:

استاد: اصل بدلیت در این جا معنایش این است که می‌گوییم خدا به عوض زکات که اوساخ ایدی الناس است و آن را برای عموم فقرا قرار داده، خمس را برای سادات قرار داده است. به چه دلیل شریعی که در زکات است، در خمس هم باشد؟ این اصلی که شما می‌فرمایید اصل این است که در خصوصیات هم مثل هم باشند، چنین چیزی نیست. حیث بدلیت و حیث جایگزینی مهم است. حیث جایگزینی در ادله بیان شد؛ اینکه مثلاً زکات اوساخ ایدی الناس است و به همین جهت بنی هاشم از دریافت آن محروم شدند و به جای آن خمس قرار داده شد. شما به چه دلیل می‌گویید شریعی که در زکات معتبر است، در خمس نیز معتبر است؟ این از ادله استفاده نمی‌شود.

دلیل ششم

دلیل ششم این است که به طور کلی خمس یک کرامتی است که منحصر در ذریه پیامبر یا بنی هاشم است. اگر خمس کرامت باشد، وجه آن خود پیامبر و ذریه پیامبر است. به چه دلیل چیزی را که کرامت نسبت به یک جمع خاصی محسوب می‌شود، ما این را به غیر مؤمن بدهیم؟ به کسانی که شیعه نیستند و از این کرامت یا به تعبیر دیگر از اقتضای کرامت و تکریم خارج‌اند بپردازیم. بنابراین خمس را به غیر شیعه نمی‌توانیم بدهیم چون خمس یک کرامت است. و اعطای آن به غیر مؤمن با این کرامت سازگار نیست.

این دلیل هم ناتمام است؛ چون اگر خمس را یک کرامت بدانیم، به خاطر انتساب به پیامبر است. یعنی از ادله استفاده می‌شود که خداوند متعال تکریماً للنبی و لأبه و لجدّه، خمس را برای منتسبین به پیامبر و عبدالمطلب و هاشم قرار داده است [منتسبین بالابوة]. این در استحقاق کرامت کافی است؛ این کاری ندارد که مذهبش چه باشد؛ مذهب دخالتی در این کرامت ندارد. اگر استحقاق کرامت به خاطر انتساب به پیامبر و جدّ پیامبر باشد، این استحقاق ممکن است در یک مؤمن و شیعه باشد و ممکن است در یک غیر مؤمن و غیر شیعه باشد.

ان قلت: این جا ممکن است کسی اشکال کند اگر انتساب به پیامبر ملاک است، پس چرا زکات داده نمی‌شود؟ علت عدم جواز دفع زکات به غیر شیعه چیست؟ در حالی که اساساً زکات برای کمک به فقرا وضع شده است. با اینکه موضوع آن حتی مسأله انتساب به پیامبر هم نیست؛ در زکات انتساب به پیامبر شرط نیست. یک مالی است که خداوند متعال برای کمک به فقرا قرار داده است. مع ذلک با اینکه زکات کرامت نیست و در مستحقینش انتساب به پیامبر شرط نیست، اما گفته‌اند به غیر شیعه زکات داده نشود. پس در خمس هم باید همین طور باشد؛ چون خمس اشرف از زکات است. یعنی در خمس به طریق اولی باید این ثابت شود. اگر زکات که از اساس کاری به مسأله انتساب به پیامبر و هاشم ندارد و سیادت در آن ملاک نیست، اعطای آن به مخالف و غیر شیعه جایز نباشد، پس در مورد خمس نیز باید همین طور باشد.

قلت: پاسخ این اشکال آن است که در باب زکات، هیچ جهتی برای کرامت لازم نداریم. اصلاً انتساب به پیامبر در آن معتبر نیست. اگر خمس به عنوان کرامت قرار داده شده و انتساب به پیامبر به عنوان یک کرامت محسوب می‌شود، این ملاک در مورد خمس وجود دارد. دیگر لازم نیست ما دنبال عامل دیگری [مثل مذهب] بگردیم تا بحث استحقاق کرامت مطرح شود. به اندازه کافی آن شرایطی که به واسطه آن کرامت محقق شود، وجود دارد. چون در خمس سیادت معتبر است؛ همین قدر که کسی سید باشد، استحقاق کرامت خمس را پیدا می‌کند. یعنی یک کرامت و شرافتی دارد و به واسطه آن کرامت و شرافت، استحقاق خمس را پیدا می‌کند و به عوامل دیگر از جمله مذهب کاری ندارد.

دلیل هفتم

دلیل هفتم صحیح‌های از علی بن بلال است. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ هَلْ يَجُوزُ أَنْ أَدْفَعَ زَكَاةَ الْمَالِ وَالصَّدَقَةَ إِلَى مُحْتَاجٍ غَيْرِ أَصْحَابِي فَكَتَبَ لِي تَعْطِ الصَّدَقَةَ وَالزَّكَاةَ إِلَّا لِأَصْحَابِكِ»^۱.

علی بن بلال می‌گوید به امام (ع) نامه نوشتم و سؤال کردم که آیا دفع زکات مال و صدقه به کسی که محتاج است و از اصحاب ما محسوب نمی‌شود، جایز است یا خیر؟ یعنی آیا صدقه و زکات را می‌توان به غیر شیعه داد یا خیر؟ امام مرقوم فرمودند: صدقه را فقط به همراهان و هم‌مسلمانان خود بدهید؛ به غیر آنها ندهید.

تقریب استدلال به این روایت آن است که صدقه عبارت است از «كُلُّ مَا يُعْطَى فِي وَجْهِ اللَّهِ»، هر چیزی که در راه خدا داده شود. صدقه به این معنا، یک معنای عام و مطلق دارد. هم شامل زکات می‌شود و هم شامل خمس. پس صدقه در این جا حقیقت شرعی یا اصطلاح شرعی خاص نیست تا شامل خمس نشود. بله؛ اگر می‌گفتیم صدقه یک اصطلاح خاص یا

^۱. تهذیب، ج ۴، ص ۵۳، ح ۱۴۰؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۱۳، باب ۲۱ از ابواب الصدقه، ح ۱.

حقیقت شرعی است و به یک مال خاصی اطلاق می‌شود، شامل خمس نمی‌شد ولی صدقه یعنی «کلّ ما يعطی فی وجه الله». این شامل زکات می‌شود، چون يعطی فی وجه الله؛ شامل خمس نیز می‌شود، چون يعطی فی وجه الله. پس مشکلی نیست و این صحیحه دلالت می‌کند بر اینکه خمس باید به مؤمن داده شود.

اینکه صدقه یک معنای عام دارد، مخصوصاً به قرینه مقابله این لفظ با زکات، واضح‌تر است. چون سؤال می‌کند که آیا من می‌توانم زکات مال و صدقه را به یک محتاج غیر شیعه بدهم؟ از این جا معلوم می‌شود که صدقه یک معنایی غیر از معنای زکات دارد و یک معنای عام است؛ «کلّ ما يعطی فی وجه الله». نهایت این است که ذکر عام بعد الخاص است. پس اثبات می‌کند که فقط باید اصحاب و شیعیان داده شود.

بررسی دلیل هفتم

این دلیل هم قابل قبول نیست. چون:

اولاً: درست است که معنای صدقه لغتاً همین است؛ یعنی آنچه که در راه خدا داده می‌شود. صدقه به این معنا شمول دارد و همه انواع وجوهی که در راه خدا داده می‌شود را می‌گیرد. منتهی معنایی که در این روایت پیدا کرده متفاوت با معنای لغوی است. این روایت ظهور در این دارد که صدقه یعنی آنچه که از ناحیه مکلف به فقیر ابتدائاً داده می‌شود. همین که الان در أفواه و السنه رایج است. ما به چه چیزی صدقه می‌گوییم؟ هر نوع کمک ابتدایی به فقیر در راه خدا. در حالی که خمس چنین نیست. خمس چیزی نیست که ابتدائاً از ناحیه مکلف داده شود. بلکه یک حقّی است که خداوند در مال مسلمین و مؤمنان قرار داده و آنها باید این را بپردازند.

ثانیاً: اشکال دیگر این است که اساساً لفظ و عنوان صدقه اگر با زکات ذکر شود، انصراف پیدا می‌کند به صدقات مستحبّه؛ یعنی عنوان صدقه در این روایت نمی‌تواند اطلاق داشته باشد. اطلاق برای جایی است که به تنهایی استعمال شود. این جا وقتی این صدقه در کنار زکات ذکر می‌شود، منصرف به صدقات مندوبه است؛ چون زکات یک صدقه واجب است. پس اساساً اطلاق ندارد تا بخواهد شامل خمس شود.

فتحصل مما ذکرنا کله که هیچ کدام از این هفت دلیل نتوانستند اعتبار ایمان را در مانحن فیّه ثابت کنند.

«الحمد لله رب العالمین»